

درس سیصد و سی و سوم: صوت ۳۵۳

نظر مرحوم کمپانی در باب جریان برائت در شبهات

موضوعیه تحریمیه (1)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تعلق طلب؛ طلب فعل یا طلب ترک به مسئله و حکم و انحایی تقسیم می شود که یکی از آن وجوه و انحاء این است که طلب به صرف الوجود تعلق بگیرد و در مقابل صرف الوجود، طلب به صرف العدم یا به تعبیر دیگر به عدم مطلق تعلق بگیرد. یعنی نقیض صرف الوجود، عدم مطلق و یا عدم کلی است که از آن تعبیر به عدم لا بشرطی می شود.

معنای صرف الوجود

صرف الوجود به این معنا است که مولا نفس طبیعت را، با اولین محقق و معین آن در خارج طلب کرده است. فرض کنید در حج مولا از مکلف صرف الوجود حج را طلب کرده است بنابراین با اتیان به اول دفعه و اولین محقق، اطاعت آن صرف الوجود و اطاعت آن امر خواهد شد. ولی مولا دیگر کاری به تکرار یا به عدم تکرار ندارد و نفس اتیان به آن مورد، مورد نظر است.

گاهی از اوقات صرف الوجود به معنای انحصار مکلف به است یعنی غرض مولا با همان اولین محقق و مخصص آن طبیعت حاصل می شود و دیگر مصلحت برای تکرار آن فعل وجود ندارد. مثلاً مولا می خواهد شخصی را که از جایی آمده است اکرام کند، یک شب اکرام می کند و بعد فردا آن شخص مسافرت می کند و دیگر بر نمی گردد. خب الآن قرض از **اکرم زیداً** نفس صرف الوجود این اکرام است و غرض با این اکرام حاصل شده است و دیگر هم تکرار نخواهد شد. اما در مورد حج با اینکه مسئله به صرف الوجود تعلق گرفته است اما در عین حال در نیت مولا عدم تکرار و یا تکرار نیست و از روی ادله دیگر استفاده استحباب برای مستطیع در سنوات آتیه می شود.

معنای عدم کلی و عدم مطلق

در مقابل صرف الوجود مناقض با صرف الوجود را بنا بر رأی مشهور عدم کلی و یا صرف العدم و عدم مطلق ذکر کرده اند. عدم کلی و عدم مطلق به این معنی است که مقصود از نهی و طلب ترک از جانب مولا نفس محقق طبیعت کلی به اولین مرتبه و به اولین دفعه است. یعنی وقتی که مولا می گوید که **لا تَشْرَبِ الْخَمْرَ** - این مثال را آورده اند - مقصود از این نهی، عدم شرب ولو به اولین دفعه شرب است، نهی و طلب ترک از مولا بر اولین محقق این عدم تعلق گرفته است و از آن نهی می کند و بعد از تحقق آن طبیعت به واسطه عصیان، نهی مولا تعلق به اولین عدم در مرتبه بعد گرفته است **و هَلُمَّ جَرّاً**. این معنای عدم کلی است.

البته مثال بهتری که انسان می تواند برای این مسئله بزند مسئله قتل است که می تواند مثال خوبی برای

اینجا باشد، **لا تَقْتُلْ زیداً**، عدم قتل، مطلوب برای مولا است و مولا طلب کف از قتل را به اولین وهله و به اولین مرتبه از وجود کرده است به نحو اینکه اگر اولین مرتبه از وجود اتیان شد دیگر مورد و جایی برای طلب ترک ثانی باقی نمی ماند. وقتی کشته است دیگر کشته را که دیگر نمی شود دوباره کشت، پس با اولین دفعه از فعل دیگر جایی برای آن نهی مولا باقی نمی ماند. خب این بنا بر این مسئله بود.

حالا نسبت به این قضیه قوم فرموده اند که در مورد صرف الوجود تعبیر به وجود لا بشرط آورده می شود یعنی امر مولا تعلق به لا بشرط گرفته است؛ لا بشرط از وحدت و لا بشرط از تکرار، این برای آن مسئله معروف است. مرحوم اصفهانی در اینجا نسبت به مناقض بودن عدم کلی و وجود لا بشرط برای مانحن فیه ایراد دارند. همان طوری که عرض شد مشهور قائل هستند به اینکه در مورد فعل، طلب به صرف الوجود به معنای اولین محقق برای طبیعت کلیه تعلق می گیرد و در مقابل و نقیض این صرف العدم یا عدم کلی یا عدم مطلق می شود. در اوّلی فعل به اولین محقق تعلق می گرفت و در دومی نهی به اولین محقق تعلق می گیرد یعنی به محقق کلی، به نحوی که اتیان به طبیعت کلی با اولین مرتبه از اولین محقق از محقق های متعدد طبیعت کلیه میسر است و اتیان به نهی به انتفاء طبیعت کلیه به واسطه انتفاء همه افراد در خارج است یعنی همه افراد در خارج باید منتفی باشد تا اینکه انتفاء طبیعت کلیه که مصداق نهی است در آنجا محقق باشد و این معنا معنای معروف است.

چون بحث، بحث دقیقی است لذا رفقا مطالعه کنند که وقتی جلسه بعد وارد مسائل و اشکالات می شویم، متوجه اشکالات و اینها شده باشند. مرحوم اصفهانی در اینجا به این تعریف ایراد وارد می کنند؛ ایشان می فرمایند که اینکه صرف الوجود به عنوان محقق طبیعت کلیه متعلق برای طلب است خب در این حرفی نیست که در بعضی از اوقات طلب مولا به اولین محقق خارجی و اولین مخصص تعلق می گیرد و دیگر به واسطه اولین محقق، آن امر دیگر منتفی می شود. مثل **اَکْرَم زیداً** که به واسطه اکرام دیگر منتفی می شود و دیگر اکرامی نیست. خب این در اینجا هست.

اما مناقض برای صرف الوجود را عدم کلی قرار دادید و عدم کلی مناقض برای صرف الوجود نیست بلکه اگر قرار بر این است که آن طبیعت کلی از نقطه نظر تحقق خارجی به یک فرد تعلق گرفته است، نقیض برای صرف الوجود عدم همان فرد خارجی است مثلاً می گوید که **اَکْرَم زیداً** و این طبیعت کلیه اکرام بر اکرام زید در لیلۃ الجمعۃ تعلق گرفته است، همین یک فرد. با اولین فرد که در لیلۃ الجمعۃ باشد و اکرام شود، **اَکْرَم زیداً** حاصل می شود. حالا بعد اکرام لیلۃ السبت و لیلۃ الأحد و لیلۃ الإثنين باشد یا نباشد، آن دیگر در آنجا خارج از محدوده امر و نهی مولا است. خب مناقض با این، عبارت از عدم اکرام زید در لیلۃ الجمعۃ است یعنی وقتی که می گوید **لا تُکْرَم زیداً** معنایش این است که آن طلب اکرام در لیلۃ الجمعۃ تبدیل به نقیضش می شود یعنی طلب ترک اکرام زید در لیلۃ الجمعۃ یعنی مولا در اولین مرتبه در مورد نهی اولین محقق آن طبیعت کلی را نفی

و نهی می کند و برمی دارد و بر حذر می دارد یعنی می گوید که اولین محقق را اتیان نکن.

لازمة عدم اتیان اولین محقق، عدم اتیان سایر محقق ها در خارج است یعنی وقتی که شما اولین محقق را اتیان نکردید بنابراین در لילה الأحد، لילה السبت، لילה الإثنين و لילה الأربعاء هم عدم اکرام به حال خودش هست، در تمام این لیالی عدم اکرام محقق است. معنا فرق می کند، نه اینکه معنا این باشد که تمام اکرام ها در لילה الجمعة، لילה السبت، لילה الأحد و تمام این لیالی بتمامه مورد نظر مولا است، نه! مورد نظر مولا نیست. مولا می گوید که اولین محقق اکرام را اتیان نکن، وقتی که شما اولی را اتیان نکردید در واقع دومی و سومی و لילה الأربعاء را هم اتیان نکردید.

پس عدم اتیان به اولین محقق موجب عدم کلی و سایر افراد است. حالا فرض کنید که اگر لילה الجمعة اکرام نکردید و لילה السبت اکرام کردید، آن اکرام لילה السبت موجب می شود که اطاعت نسبت به لילה الجمعة هم سلب بشود یعنی اگر اولین محقق در **آن من آنات و زمان من الأزمنة** در خارج تحقق پیدا کند، خب این چیست؟ این دیگر در اینجا مخالف با نظر مولا است.^۱

بنابراین مرحوم اصفهانی می خواهند این را بفرمایند که وقتی که فعل طلب به صرف الوجود تعلق می گیرد - صرف الوجود یعنی آن طبیعت کلیه ای که در ضمن فرد مخصوص و متعین خارجی تحقق پیدا کرده است، این معنای صرف الوجود می شود - با تحقق صرف الوجود دیگر مکلف امر مولا را اتیان کرده است. مخالف و نقیض با این عبارت از عدم همین محقق اول است که صرف الوجود به آن تعلق گرفته است یعنی مثلاً اولین محقق اکرام زید عبارت از لילה الأحد است آن وقت عدم این، عبارت از عدم اکرام زید در لילה الأحد است. این عدم اکرام زید در لילה الأحد عبارت از اولین محقق این طبیعت کلیه است که نهی به آن تعلق گرفته است، این مسئله مبنای مرحوم محقق اصفهانی است.

بنابراین نظر محقق اصفهانی نسبت به مسئله عدم برای صرف الوجود این نیست که نهی مولا به همه افراد تعلق گرفته است بلکه نهی مولا به اولین محقق طبیعت تعلق گرفته است و به واسطه اطاعت عبد در عدم اتیان اولین محقق، عبد مولا را در محقق هایی که بعداً می آید اتیان می کند. فرض کنید که مولا می گوید **لا تشرب الخمر**، شرب خمر حرام است؛ اولین نهی به اولین محقق این طبیعت کلیه تعلق می گیرد یعنی به اولین شرب خمر تعلق می گیرد و این خمر نباید شرب بشود. امشب این عبد اطاعت کرد و شرب خمر نکرد خب محقق متبدل برای فردا می شود. در فردا عبد نسبت به اولین محقق اتیان و اطاعت کرد و شرب خمر نکرد. دوباره این متبدل به **بعده بکره**؛ پس فردا می شود. فرض کنید که به نهی در روز دوشنبه هم اتیان نکرد، دوباره

^۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به نهاية الدراية، ج ۴، ص ۱۹۶ - ۱۹۹.

آن محقق به یوم الثلاثاء متبدل می شود. همین طور این اولین محقق متبدل می شود و در هر موردی اولین محقق صدق می کند.

پس در یک روز از روزها اگر این اولین محقق برای طبیعت را اتیان کرد، خب این در آنجا صدق می کند بر اینکه مخالفت کرده است یعنی عبد در آنجا مخالفت کرده و به لحاظ اتیان به اولین محقق مستوجب عقاب است نه به لحاظ اینکه در به خصوص امروز که یوم الثلاثاء باشد این را انجام داده است. لازمه این قضیه این است که همه افراد در مراتب بعد مشمول این مسئله نباشند یعنی نهی شامل آنها هم بشود.

در این مطلبی که مرحوم اصفهانی نقل می کنند و مخالف با مشهور مطلبی را می گویند به نظر می رسد که یک نکته ای در اینجا از نظر غفلت شده است و آن نکته این است که در مسئله صرف الوجود نظر شارع بر تحقق فرد عین خارجی نیست یعنی وقتی که شارع می گوید که **أکرم زیداً** نظرش روی اکرام زید رفته است و روی یک فرد خارجی و مشخص نرفته است بلکه یک وقتی مشخص است **أکرم زیداً ليلة الجمعة** خب این دیگر نسبت به صرف الوجود نیست و آن مورد، مورد مشخص است.

یک وقتی نه، شارع بیان نمی کند یعنی موارد متعدده ای برای اکرام هست؛ صبح می تواند اکرام کند، ظهر می تواند اکرام کند، شب می تواند اکرام کند، امروز اکرام کند و فردا اکرام کند، موارد متعدده ای هست ولی مولا می خواهد زید از همه موارد یک دفعه اش را اکرام کند نه بیشتر، حالا بیشترش بماند ولی یک مرتبه را اکرام کند. نگویند که به او بی احترامی کرد و او را گذاشت و رفت، نه، می گویند که یک دفعه اکرام شده است.

مولا می گوید که **أکرم زیداً**، نظر مولا بر اکرام است اما کدام اکرام؟ آیا اکرام للغداء، اکرام للعشاء، اکرام للفطور؛ برای صبحانه؟! اکرام برای افطار یا اکرام برای عصر؟! نحوه آن مورد را مولا مشخص نمی کند و می گوید که **أکرم زیداً**، خب الآن اگر این عبد صبح یا ظهر اکرام کند نظر مولا حاصل شده است البته تا وقتی که وقت باقی است نه اینکه بگذارد تا یک هفته دیگر که او به مسافرت برود، نه! در این فاصله ای که این زید از سفر آمده است و فرض کنید که یک هفته هم در قم اقامت دارد [اکرام کند]. خب مولا وقتی که می گوید **«أکرم»**، نظر مولا روی کدام فرد از افراد خارجی است؟! روی هیچ فردی نیست. نظر مولا در **أکرم** روی تحقق طبیعت اکرام است و طبیعت اکرام باید تحقق پیدا کند؛ **اليوم أو بكرة أو بعد بكرة بالصبح أو بالظهر أو بالعشاء**، در هر وقتی از اوقات که اقتضای اکرام وجود داشته باشد. خب هر نوبت و هر محقق خارجی که از عبد سر بزنند، آن طبیعت کلیه در خارج تحقق پیدا کرده است.

نقیض برای این چیست؟ نقیض برای این، این است که عدم اکرام محقق نشود، این نظر مولا است. نقیض عبارت از **نفس الموضوع مع جميع حدوده و قيوده بلحاظ العدم** است. وقتی که نظر مولا در مقام ثبوت روی فردی از افراد به خصوص نیست بلکه نظر مولا روی نفی طبیعت کلیه است بنابراین نقیض برای نفس

طبیعت کلیه عدم طبیعت کلیه می شود، آن وجود طبیعت کلیه است و این می شود عدم طبیعت کلیه یعنی شما جا را عوض کنید؛ این ثبوت طبیعت کلیه است بعد می شود عدم طبیعت کلیه. آیا این عدم در ضمن محقق اول است یا در ضمن اولین محقق و محقق های بعدی است؟! این اصلاً مورد نظر مولا نیست.

مولا می گوید که چرا اکرام نکردی؟! نه اینکه چرا امروز یا فردا اکرام نکردی. چرا در این اسبوع اکرام نکردی و زید مسافرت کرد؟! چرا؟ به صبح و ظهر و اولین محقق و اینها کار ندارد. نقیض یک شیء عبارت از نفس همان شیء است در مقام عدم یا ثبوت آن شیء در مقام طرد عدم.

تلمیذ: از فوریت خارج می شوند؟

استاد: اصلاً آن بحث فوریت یک بحث دیگر است و اصلاً به آن کاری نداریم، ما فعلاً بحث در مقام اطاعت از طبیعت کلیه می کنیم. مولا می گوید که **اکرم زیداً** و ما می دانیم در عرض این یک هفته می توان اکرام کرد و تأخیر هم جایز است.

تلمیذ: این تأخیر و فوریت را از کجا می فهمیم؟! از مولا می فهمیم یا از خارج می فهمیم؟!

استاد: اصلاً بحث تأخیر و اینها و آن مسائل به قرینه ظاهریه است و مقام و حال و اینهاست. اینکه گفته اند که ظهور امر در فوریت است، به خاطر قرینه است. اما اگر فرض کنید که شما از مسئله و از خارج این را متوجه نشدید یعنی این فوریت را نفهمیدید، بحثی در آنجا نیست مثل اینکه از الآن آمده تا یک هفته دیگر هم هست و اتفاقاً اگر بخواهید زود هم اکرام کنید خوب نیست. بالاتر از این؟! می خواهید یک چند روز صبر کنید و وقتی که بقیه اکرام کردند و کسی دیگر اکرام نکرد بعد تازه این مولا می خواهد اکرام کند و اصلاً حتی تأخیر او در اینجا حسن هم دارد ولی بالأخره نفس طبیعت مورد نظر مولا است. نفس طبیعت ولو بعد از **خمسة آیام**.

مسئله اصلاً بحث فوریت و اینها نیست، بحث، بحث طبیعت است. پس وقتی که قرار باشد مقصود مولا صرف الوجود باشد، نفس الوجود نقیضش صرف العدم می شود و این به عنوان مدخل برای بحث تا إن شاء الله جلسه بعد [بحث را ادامه بدهیم].

اللهم صل علی محمد و آل محمد